



بخش ویژه:

ادبیات ترسناک

مقاله

بن مایه های بالقوه داستان های ترسناک ایرانی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مهروش طهوری

کتاب ماه کودک و نوجوان / آذر ۱۳۸۳

۱۰۶

طبقه بندی کرد.

مهم ترین خاستگاه های این عوامل را هم می توان سه منبع باورهای دینی و آیینی، خرافات و افسانه های پریان دانست.

حال، صحبت را با دو پرسش دیگر پی می گیریم: ۳- آیا در پیشینه فرهنگی ما، باورهای دینی و آیینی، خرافات و افسانه های پریان وجود دارد؟ ۴- در صورت وجود این سه منبع، آیا در آن ها موجودات وحشتناک و حالات و موقعیت های خوف انگیز یافت می شود؟

پاسخ من به پرسش سوم و چهارم مثبت است. از زمان مهاجرت اقوام آریایی به فلات ایران تا ظهور اسلام، باورهای دینی و آیینی در این سرزمین بسیار مستحکم، خرافات بسیار دامنه دار و افسانه های پریان بسیار پررونق بوده

خلق مکن و به مخاطب بفرماید چنین لذت برد و چنان لذت مبر و از آن جا که به باور من، ادبیات نوجوان - نه ادبیات کودک - از منظر ادبیت، تفاوتی ماهوی با ادبیات عام ندارد، حق قانون گذاری هم در این زمینه، از مدعیان سلب می شود.

با این مقدمه، به سراغ اصل مطلب می رویم و بحث را با دو پرسش آغاز می کنیم: ۱- معمولاً چه عواملی سبب ترسناک شدن داستان ها می شود؟ ۲- خاستگاه این عوامل ترسناک کجاست؟

به نظر من، مهم ترین عوامل خوف انگیزی داستان ها را می توان در دو گروه موجودات وحشتناک (مانند موجودات غیرانسان یا نیمه انسان پلید و...) و حالات و موقعیت های وحشتناک (مانند آدم خواری، خون آشامی و...)

جای خالی داستان های ترسناک، در ادبیات امروز سرزمین ما به مفهوم عام، و در ادبیات نوجوان به طور خاص، برخی از صاحب نظران را بر آن داشته است تا در صدد جست و جوی سبب آن برآیند و این جستار، به خودی خود به معنای توصیفی چنین ژانری برای نوجوانان یا منع نوجوانان از پرداختن بدان نیست. هدف راقم این سطور نیز از نوشتن این متن، تنها تبیین نظر خویش در این باره، به صورت کاملاً توصیفی است و هیچ نگاه ارزشگرا، ارزشگذار و توصیه کننده ای در پشت این نوشتار وجود ندارد.

صرف نظر از این کمینه، در عالم هنر و ادبیات، هیچ کس - ولو این که خود را صاحب حق و صاحب امتیاز بداند - محق نیست که به هنرمند و مؤلف دستور بدهد که چنین خلق کن و چنان

است. با ورود اعراب مسلمان به ایران، باورهای دینی و آیینی زرتشتی و پیشازرتشتی، تعداد بسیار زیادی از مؤمنان خود را از دست داد و خرافات به مرور محدود و محدودتر شد. اما افسانه‌های پریان، هم چنان علاقه‌مندانی داشت که به داستان‌های کهن تر - که بیشتر میراث نیاکان مشترک آریایی‌های مستقر شده در شبه قاره هند و فلات ایران بود - شاخ و برگ می‌دادند و آن‌ها را به سرزمین‌های عرب زبان منتقل می‌کردند. به نظر می‌رسد که این روند، تا عهد صفوی ادامه داشت، ولی تدریجاً به علت تشدید تعصب‌های مذهبی و تشریح‌گرایی، وانهاده ماند و دوستان این قسم از افسانه‌ها، خود را با تصحیح، ترجمه و بازنویسی متون قدیمی سرگرم کردند که البته این روند هم پس از انقلاب اسلامی، دچار ایستایی شد. ضمن بررسی هر یک از این منابع سه گانه، با تعداد زیادی موجود وحشتناک و حالات و موقعیت‌های ترسناک بسیار متنوع رو به رو می‌شویم. تنها با مطالعه اوستا - که کهن‌ترین سرود و نوشتار دینی ایرانیان به حساب می‌آید - و منابع زند و پازند، انبوهی از موجودات خوفناک، توجه‌مان را جلب می‌کند. از آن جا که آوردن فهرست اسامی تمام آن‌ها در این مجال ممکن نیست، تنها به سه گروه کلی از این موجودات اشاره می‌کنیم:

۱- دیوان: دیوهایی که در متون دینی زرتشتی از آن‌ها یاد می‌شود، بسیارگوناگونند و هر یک خصوصیات و صفات منحصر به فردی دارند. در این جا به عنوان مثال، اسامی تعداد اندکی از آن‌ها را می‌آوریم و به ایجاز، دربارهٔ ویژگی‌های‌شان توضیح می‌دهیم.

آستوویڈتو: دیو مرگ است که زندگی را از بین می‌برد. در بندهش، دربارهٔ آن چنین می‌خوانیم:

«چون دست بر مردم مالد، خوابی ناگهانی و سنگین آن‌ها را فراگیرد و چون سایه افکنده، تب آید و چون او را به چشم ببینند، جان را از میان برد.»

نَسو: دیوی است که بر پیکر مردگان فرمان می‌راند. هر کس که به مرده نزدیک شود یا به آن دست زند یا به تنهایی مرده‌ای را به دخمه برد، نَسو از همهٔ سوراخ‌های تن او به درونش راه می‌یابد و او را می‌آلاید.

بَدوای: دیوی است که بر هوای ناسالم و ناپاک فرمان می‌راند. گاه آن را همکار و دستیار



در متون دینی زرتشتی، غیر از موجودات ترسناک، حالات و موقعیت‌های حقیقتاً خوف‌انگیزی هم به تصویر کشیده شده که یکی از بارزترین نمونه‌های آن، توصیف دوزخ و دوزخیان، در ارداویراف نامه است

آستوویڈتو دانسته‌اند.

ویزَرش: دیوی است که روان گناهکاران را با زنجیری تا چینودپل (صورت زرتشتی پل صراط) می‌کشد. ویزَرش از همکاران آستوویڈتو و بدوای است.

وَرَن: در ادبیات پهلوی، دیو هوس و شهوت جنسی است.

بوشاسب: دیوی است که بیشتر آن را با صفت «درازدست» و گاه با صفت «زرد» توصیف کرده‌اند. بوشاسب دیو خواب‌نا به هنگام اهریمنی است.

دریوی: دیو دربروزگی است و در وندیداد، نام آن را در شمار کارگزاران بزرگ اهریمن می‌بینیم. دیوان مَزَنَدَری: گروهی از دیوهای عظیم‌الجثه‌اند. در دینکرد، دربارهٔ قامت مَزَنَدَران

یا مَزَنان، چنین آمده است:

«ایشان را بلندی چنان است که دریای فراخ کرد تا میان ران‌شان رسد و باشد که تاناف، و آن جا که ژرف‌ترین جای است، تا دهان آید.»

مَرشون: دیو زوال و فراموشی است و در بندهش، دربارهٔ آن می‌خوانیم: «به هر خانه‌ای که در آن کودک باشد، مَرشون کوشد تا گزندگی بدان خانه رساند.»

مَهَرکوش: دیو مهیبی است که در پایان هزارهٔ هوشیدر (نخستین سوشیانت رهایی‌بخش) زمستان هولناکی پدید می‌آورد و به مدت سه سال با باران و نگرگ و برف و بادهای گزنده، همهٔ آفریدگان را به نابودی می‌کشاند.

کماله دیوان (کمالگان): هفت دیو بزرگند که از دستیاران و کارگزاران اهریمن به حساب می‌آیند و نام‌های‌شان چنین است: «اک من»، «ایندر»، «سورو»، «نانگ هیشیه»، «ترومیتی»، «توروی» و «زیریح». پیتی‌شه: یکی از دیوان بزرگ و کارگزار اهریمن است که در وندیداد، از آن با عنوان «دیو آساترین دیوان» یاد می‌شود. پیتی‌شه تجسم کردارهای اهریمن و نیروی ویرانگر به شمار می‌آید.

کسوش: دیو کین و کيفر است. آشموغ: دیوی است که مردم را می‌فریبد و گمراه می‌سازد و با سخن چینی و دروغ‌گویی، دو دوست را با هم دشمن می‌کند.

۲- پریان، جَهِیکا و جادووان: در اوستا و منابع زند و پازند، پری‌ها نه آن بانوان زیبای خواستنی به تصور مردم امروز، که زنانی اهریمنی و شومند که به صورت ستارگان دنباله‌دار درمی‌آیند و سبب خشک‌سالی و بلایای دیگر می‌شوند. مثلاً

موش پری، نام یکی از پریان است که به دزدی و آزار انسان‌ها شهرت دارد.

جَهِی یا جَهِیکا، نام دختر اهریمن است که پدرش را به برهم زدن جهان اهورایی او می‌دارد و در این راه یاری‌اش می‌رساند. او مردان را فریب می‌دهد و اغوا می‌کند و بیماری‌ها را از دخمه‌های آلوده و بدبوی مردگان، به میان زندگان می‌آورد و می‌پراکند. در وندیداد، از جَهِی و آشموغ با عنوان کشندگان گاو پاک (گاو نخستین) یاد شده است.

جادووان یا جادوگران و جادوپرستان، موجودات پلید و دیوپرستی محسوب می‌شوند که در راه اهریمن گام می‌زنند و به انسان‌ها و موجودات نیک آسیبی رسانند. آن‌ها اغلب مؤنثند.

۳- انواع مار و اژدها: مار و اژدها در متون دینی زرتشتی، موجوداتی پدید به شمار می‌آیند و اقسام مختلفی دارند که به چهار نمونه از آن‌ها اشاره می‌کنیم: مار بانک که در زند وندیداد، این گونه توصیف شده است: «مارسگ نمای که روی بخش پسین تن خود می‌نشیند.»

اژدهای توفان: اژدهای شاخدار که اسبان و مردان را می‌بلعد و زهر زردرنگش به بلندای نیزه‌ای روان بود. گرشاسب در دیگی بر پشت آن غذا می‌پخت و این اژدها سرانجام به دست او کشته شد.

اژی دهاک که اژدهایی است با سه سر، سه پوزه و شش چشم که می‌خواهد جهان را از مردمان تهی کند. در اوستا، اژی دهاک اژدهاست، نه انسان، اما در ادبیات پارسی میانه (پهلوی)، از دهاک (ضحاک فارسی دری)، مردی تازی است که به ایران می‌تازد و بر جمشید چیرگی می‌یابد.

به گمان من، همین نمونه‌های اندک کافی است تا مطمئن شویم که موجودات ترسناک متون دینی و آیینی ایران پیش از اسلام، انرژی و پتانسیل زیادی برای ورود به ژانر وحشت دارند و دقیقاً به همین ترتیب، بسیاری از موجودات ترسناک، از تارتاروس یونانی، وارد داستان‌های وحشتناک اروپایی شده است.

در متون دینی زرتشتی، غیر از موجودات ترسناک، حالات و موقعیت‌های حقیقتاً خوف‌انگیزی هم به تصویر کشیده شده که یکی از بارزترین نمونه‌های آن، توصیف دوزخ و دوزخیان، در ارداویرازنامه (ارداویراف نامه) است. ویراز در سفری که بسیار شبیه سفرهای شمینی است، به جهان دیگر می‌رود و بهشت و دوزخ را

می‌بیند. بهشتی که ویراز آن را شرح می‌دهد، تفاوت محسوسی با بهشت آیین‌های دیگر ندارد، ولی صحنه‌هایی که وی از دوزخ ترسیم می‌کند، بسیار تکان دهنده است. برای پرهیز از اطناب کلام، فقط به ذکر پاره‌هایی از دوزخ ارداویرازنامه اکتفا می‌کنیم:

«و دیدم روان مردی که زبان از دهان بیرون گذاشته بود و خرفستران (جانوران و حشرات موذی) آن را می‌جویدند...»

«و دیدم روان مردی چند و زنی چند که نگونسار آویخته شده بودند. تن ایشان را مار و کژدم و دیگر خرفستران می‌جویدند...»

«و دیدم روان مردی که با شانه‌ای آهنی، گوشت از تن او می‌کشیدند و به خورد او



تنها با مطالعه اوستا و منابع زند و پازند، انبوهی از موجودات خوفناک توجه‌مان را جلب می‌کند

فرهنگ خرافی و افسانه‌های پریان ما نیز معدن موجودات و موقعیت‌های وحشتناک است

پژوهش‌های علمی در زمینه‌های مختلف از جمله تاریخ و باستان‌شناسی نشان می‌دهد که فرهنگ خرافی و افسانه‌های پریان ما نیز معدن موجودات و موقعیت‌های وحشتناک است.

می‌دادند...»
«و دیدم روان زنانی که سرشان بریده و از تن جدا بود و زبان آن‌ها بانگ می‌زد...»

«و دیدم روان زنی که گریان و نالان می‌رفت و می‌آمد و بر سر او تگرگ و برف می‌بارید و زیر پایش [فلز] روی گذاخته روان بود. او سر و روی خویش با کارد می‌درید و...»

«و دیدم روان مردی که به یک پا در تاریکی دوزخ آویخته بود. او در دست داس آهنی داشت و سینه و زیر بغل‌های خویش را می‌درید و می‌خی آهنین در چشم او زده بودند...»

«پس دیدم روان زنی که سینه او را داغ می‌کردند و شکمش را می‌دریدند و روده‌هایش را به سگان می‌دادند...»

در فرهنگ خرافی ایرانیان نیز موجودات و

موقعیت‌های ترسناک فراوانی وجود دارد. جن‌های بو داده و بو نداده، جن‌های سم‌دار و بی‌سم، جن‌هایی که انسان‌ها را می‌کشند یا آن‌ها را مجنون می‌کنند، جن‌هایی که عاشق دختران زیبا می‌شوند و آنان را می‌ربایند، آل‌ها (جن‌های قرمز) که زنان زانو و نوزادان‌شان را از بین می‌برند، دوال پها که در بیابان‌ها مسافران را می‌فریبند و سوارشان می‌شوند و پاهای درازشان را دورگردن آن‌ها حلقه می‌کنند و هرگز پیاده نمی‌شوند، بختک‌ها که روی سینه خفتگان می‌افتند و...

افسانه‌های پریان ما نیز معدن موجودات و موقعیت‌های وحشتناک است. بی‌شک، هزار و یک شب را می‌توان یکی از مهم‌ترین گنجینه‌های افسانه‌های پریان جهان دانست که بخش قابل توجهی از آن، در ایران پرداخت شده است. البته عده‌ای هزار و یک شب را اثری با هسته و درونمایه هندی می‌دانند، اما به نظر نویسنده این سطور، به دلیل خویشاوندی نژادی و فرهنگی ایرانیان و هندیان و نیاکان و سنن مشترک دوران پیش از تاریخ آنان، این هسته و درونمایه را باید آریایی به حساب آورد، نه هندی. ناگفته نماند که ساکنان سرزمین‌های عرب زبان نیز به اندازه هندیان و ایرانیان، در تکوین شکل امروزی هزار و یک شب سهیم بوده‌اند.

به هر حال، هزار و یک شب آکنده است از غول‌های بیابانی و غول‌های کوهی که آدم می‌خورند و خون می‌آشامند و خلاف‌ترول‌ها (غول‌های بیابانی اروپایی) اصلاً کودن نیستند، عفریت‌های پرنده، عفریت‌های نیمه انسان - نیمه حیوان، عفریت‌های چاه نشین، عفریت‌های پلید و مکار، جن‌ها، دیوها، شیاطین (که البته این شیاطین، هیچ ربطی به آن فرشته مطرود درگاه خداوند ندارند و با این که معمولاً اهریمنی و شومند، احتمال دارد مهربان و مسلمان هم بشوند)، خادم‌های خاتم، خادم‌های چراغ و... از آن چه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که در سنت ادبی ما، همانند سنت ادبی اروپا، زمینه ظهور و تکامل داستان‌های ترسناک به مفهوم امروزی آن وجود داشت، ولی این زمینه بنابر دلایلی که پیشتر ذکر آن رفت (هم چون حذف تمام باورهای آیینی متفاوت با دین رسمی، شدت گرفتن تعصب‌های مذهبی، تشیع‌گرایی و...) سترون ماند و نتوانست مانند همتای اروپایی خود، خاستگاه ژانری تازه در ادبیات باشد.